ناگفته‌هایی از زندگی شهید حاج حمید تقوی‌فر در گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید

عراقی‌ها حاج حمید را بهتر از ما می‌شناسند

۳ دهه حضور شهید تقوی‌فر در عراق باعث شده بود هم صدام و هم امریکایی‌ها برای سرش جایزه تعیین کنند

■ علیرضا محمدی

وقتی خبر شهادت سردار حاج حمید تقوی‌فر در ششم دی ماه سال گذشته در کشور عراق به گوش رسید. خیلی از ما نه او را می‌شناختیم و نه به اهمیت وجودش در معادلات کشور جنگ‌زده عراق واقف بودیم. حالا که یکسالی از شهادتش می‌گذرد و همچنان پوستر تصاویر حاجی در گوشه و کنار عراق دیده می‌شود، تا حدی فهمیدیم که وجود او برای رزمندگان عراقی چیزی بیش از یک مستشار نظامی اهمیت و اعتبار داشته است. فقدان تقوی‌فر اما تنها برای عراقی‌ها ملموس نیست. پروین مرادی، همسر شهید نیز از دلتنگی‌هایی می‌گوید که اکنون یکساله شده‌اند و تحملش برای او و چهار دخترش سخت و طاقت‌فرساست. مرادی در ادامه صحبت‌هایش از اقدامات فرهنگی و کادرسازی حاج حمید در کشور عراق گفت که تازگی داشت و خواندنش خالی از لطف نیست.

زندگی با شخصی چون شهید تقوی‌فر چطور بود؟ کسی که سال‌ها روحیه رزمندگی را در خود حفظ کرده بود.

ما حدود ۳۵ سال با هم زندگی کردیم. حاج حمید پسرخاله‌ام بود و همین رابطه فامیلی باعث ازدواجمان شد. در اولین سال‌های زندگی‌مان قضیه جنگ پیش آمد و ایشان در جبهه حضور یافت. بعد هم که از حاج حمید خواستند وارد کارهای اطلاعاتی شود و به تناوب در کردستان عراق و سایر نقاط این کشور حضور می‌یافت و برای ضربه زدن به رژیم بعث عراق با مجاهدان عراقی ارتباط برقرار می‌کرد. حاجی بعد از جنگ همچنان مأموریت برون‌مرزی داشت. طوری که هم در دوران رژیم بعث و هم در زمان اشغال عراق توسط امریکایی‌ها، برای سرش جایزه تعیین کرده بودند. بنابراین اغلب مواقع در خانه نبود و با وجود چهار دخترمان، اداره زندگی کمی برایم سخت بود. اما همان روحیه رزمندگی‌اش باعث شده بود زندگی‌مان شیرینی‌هایی داشته باشد که قابل وصف نیست. در لحظاتی که به خانه می‌آمد با احساس مسئولیت خاصی تلاش می‌کرد جبران نبودن‌هایش را بکند. اگر تنها دو هفته در خانه بود، از ما می‌خواست دسته‌جمعی به سفر زیارتی، تفریحی و... برویم و یک لحظه آرام و قرار نداشت. من یا بچه‌ها می‌گفتیم خسته‌ای کمی استراحت کن، اما قبول نمی‌کرد. حاج حمید ساده زیست‌ترین و خوش‌خلق‌ترین همسری بود که هر زنی می‌تواند تصورش را بکند.

اخیراً که برای اربعین به عراق رفته بودم، تصاویر شهید تقوی‌فر در اماکن عمومی زیاد دیده می‌شد، این امر به خاطر حضور طولانی‌مدت ایشان در آن کشور بود؟

شاید یک دلیلش این باشد، اما در حقیقت اسلام و مسلمانان اولویت حاجی بودند و مردم مظلوم عراق را دوست داشت و سعی می‌کرد آن طور که می‌تواند به آنها خدمت کند. شهید فکرهای بزرگی در سر داشت و حتی این اواخر، در فکر تشکیل احزاب مردمی بود. ایجاد الحشدالشعبی که بسیج مردمی عراق است، از تلاش افرادی چون حاج حمید منتج می‌شود. او با وجود سال‌ها حضور در عراق، به خوبی با خلقیات عراقی‌ها و گروه‌های مختلف این کشور آشنا شده بود. حاجی حتی حزبی به نام «سرایا الخراسانی» را تشکیل داده بود و تلاش می‌کرد با کارهای فرهنگی و کادرسازی در نزدیک کردن مردم عراق به نظام اسلامی کوشا باشد. بنابراین به جرئت می‌توان گفت عراقی‌ها حاج حمید را بهتر از ما می‌شناسند و شهید علاقه‌مندان زیادی در آنجا داشته و دارد.

یک بعد زندگی حاج حمید حضور در عراق و فعالیت‌های مستشاری بود و بعد دیگرش در منزل و در ارتباط با خانواده به عنوان همسرش مشکلی با حضور طولانی مدتش در میدان مبارزه نداشتید؟ توجیه خود ایشان در این خصوص چه بود؟

حاج حمید سال ۹۱ به زحمت خودش را بازنشسته کرد تا با قید و بند کمتری در عراق حضور داشته باشد. به خاطر مسئولیت‌هایی که داشت، سه سال کوشید تا با بازنشستگی‌اش موافقت شد. بعد باز به عراق رفت و همانطور که گفتم فعالیت‌های مستشاری و فرهنگی انجام داد. من این اواخر گلایه می‌کردم و دوست داشتم حداقل دوران بازنشستگی را در خانه بگذراند. یادم است آخرین باری که به خانه آمد، در چفیه ایشان رد گلوله‌ای را دیدم. گویا تک تیرانداز سلفی کم مانده بود ایشان را مورد هدف قرار بدهد. ناراحت شدم و گفتم اصلاً شما چرا باید به آنجا بروید. اجازه بدهید عراقی‌ها خودشان بجنگند. در پاسخ گفت اینجا مسئله کشور ما و کشور دیگر وجود ندارد. بحث اسلام مطرح است و دفاع از حرم و دین. در ضمن اگر ما در عراق نجنگیم روزی دیگر باید در خاک خودمان با داعش و سلفی‌ها بجنگیم. در واقع ما دفاع از کشورمان را کیلومترها دورتر از مرزهای‌مان انجام می‌دهیم.

الان یکسال از شهادت حاج حمید می‌گذرد، حال و هوای خانه‌تان چطور است؟ خودتان و چهار دخترتان.

اینهایی که می‌گویم شاید به خاطر ضعف ایمانم باشد. اما در تمام دوران زندگی مشترکم با حاج حمید تا حالا نشده بود که این همه مدت از هم دور باشیم. ایشان وقتی مأموریت می‌رفت، دو هفته، ۱۰ روز، یک ماه و نهایتا یکبار شش ماه در کردستان عراق ماند. اما حالا یکسال است که از هم دوریم و دلتنگی‌مان خیلی خودش را نشان می‌دهد. باز هم تأکید می‌کنم شاید احساس الانم از ضعف ایمانم باشد، ولی ترجیح می‌دادم شهید نشده بود و کنارم بود. وقتی حاج حمید بود بچه‌ها ذوق و شوق داشتند به مسافرت بروند یا فعالیت خاصی انجام دهند، اما الان می‌گویند همه اینها در بودن پدرمان لذت‌بخش بود و حوصله خیلی از کارها را ندارند.

از دید کسی که نزدیک‌ترین روابط را با شهید تقوی‌فر داشت، بارزترین خصوصیت اخلاقی ایشان چه بود؟

ساده‌زیستی‌اش واقعاً عجیب بود. بعد از سال‌ها زندگی مشترک که قاعدتاً زوج‌ها لوازم زندگی‌شان را ارتقا می‌دهند، ما به ساده‌ترین شیوه زندگی می‌کردیم. گاهی خویشاوندان به شوخی می‌گفتند مسجد از خانه شما لوازم بیشتری دارد. این سادگی و ساده‌منشی، در رفتار و برخورد حاج حمید با خانواده و دیگران هم خودش را نشان می‌داد. چه آن زمان که یک پاسدار ساده بود و چه وقتی که به درجه سرداری رسید، ذره‌ای تغییر در رفتارش ایجاد نشد. از حیث ایمان و مراعات مسائل مذهبی و... هم با زمان جوانی‌اش تغییر نکرده بود. همواره با ایمان بود و در مسیر راستی و درستی قرار داشت. من تعجب می‌کنم چرا برخی از همرزمان ایشان بعد از شهادتش می‌گویند ما حاج حمید را تازه شناختیم. چرا؟ او که خیلی وقت‌بود همین روحیات و خلقیات را داشت.

شنیده‌ایم سادگی حاج حمید به حدی بوده که حتی برخی از نزدیکانتان نمی‌دانستند ایشان چه درجه و رتبه‌ای دارند.

> او با وجود سال‌ها حضور در عراق، به خوبی با خلقیات عراقی‌ها و گروه‌های مختلف این کشور آشنا شده بود. حاجی حتی حزبی به نام «سرایا الخراسانی» را تشکیل داده بود و تلاش می‌کرد با کارهای فرهنگی و کادرسازی در نزدیک کردن مردم عراق به نظام اسلامی کوشا باشد

بله، این از همان سادگی‌اش ناشی می‌شد. عرض کردم که حاج حمید طی سالیان دراز ذره‌ای از تواضع و ساده منشی‌اش کم نشد. طوری رفتار می‌کرد که خیلی از نزدیکان فکر می‌کردند او یک پاسدار ساده است. همسرم آدمی بود که در رفتارش با دیگران نهایت تواضع و ادب را به خرج می‌داد. خوش‌مشربی و خوش‌اخلاقی صفت بارزش بود و هیچ رتبه و درجه‌ای هم باعث نشد در رفتارش تغییر ایجاد شود.

اگر از شما خواسته شود شهید تقوی‌فر را به نسل جوان معرفی کنید، چه می‌گویید؟

بهتر است حاج حمید را از زبان و رفتار خودش به جوانان معرفی کنم. حاجی بیشترین و بهترین روابط را با جوان‌ترها داشت. گاهی تعجب می‌کردم که همسرم چقدر دوست و رفیق جوان‌تر از خودش دارد. با جوان‌ها حشر و نشر داشت و آنها هم علاقه‌خاصی به ایشان داشتند. با او تماس می‌گرفتند و از حاجی راهنمایی می‌خواستند. خیلی وقت‌ها می‌شنیدم که به جوان‌ها می‌گوید حضور شما در میدان جنگ لازم نیست. باید درس بخوانید و با بالا بردن توانایی‌تان به ایران و اسلام خدمت کنید. همیشه توصیه می‌کردند جوان‌ها باید با کار فرهنگی جلوی کسانی را که جنگ راه می‌اندازند، بگیرند. وقتی زمینه جنگ مرتفع شد، دیگر نیازی به اسلحه در دست گرفتن نیست. به نظرم همین طرز فکر حاجی و توصیه‌هایش بهترین معرف اوست.

گاهی از گوشه و کنار شنیده می‌شود که مدافعان حرم مبالغ بسیاری پول دریافت می‌کنند که حاضر به رفتن می‌شوند. نظرتان چیست و اصلاً از این دست حرف‌های دلسردکننده چیزی شنیده‌اید؟

(با خنده می‌گوید) ما که از این مبالغ چیزی ندیده‌ایم و اگر کسی دیده است ما را هم خبر کند! منتها حرفم این است که مگر از جان بالاتر چیزی داریم که بخواهیم با پول معاوضه کنیم. مگر می‌شود یک نفر این همه مدت خودش را درگیر جنگ و مبارزه کند و فقط به خاطر مسائل مادی، مشکلات شرایط جنگی را تحمل کند. یا از طرف دیگر، کدام خانواده است که حاضر می‌شود عزیزش به خاطر مسائل مالی جانش را به خطر بیندازد و مگر می‌شود سلامت و جان عزیزی را با پول معاوضه کرد. در خصوص تجربیات شخصی‌ام باید بگویم خیلی پیش آمده که می‌گویند حیف نبود حاج حمید به خاطر جنگ در یک کشور دیگر به شهادت رسید. من هم در جواب می‌گویم خواست خودش بود و این راه آنقدر ارزش داشت که به خاطرش از جانش بگذرد.

و سخن پایانی

حاج حمید یک انسان مخلص بود. چه در زندگی خانوادگی و چه در سایر فعالیت‌ها، همیشه اخلاص داشت و نحوه شهادتش در میدان نبرد نیز این اخلاص را نشان می‌دهد. او یک فرمانده ستادی نبود. همیشه در وسط معرکه بود و فرقی بین نیرو و خودش احساس نمی‌کرد. بنابراین آن طور شهید شد که شایسته‌اش بود یعنی در میدان نبرد و رو در رو با دشمن. امیدوارم در شناساندن اینطور افراد به جامعه و نسل جوان حقایق را بنویسم و شهدا را آنطور که هستند معرفی کنیم. خیلی وقت‌ها دوستان رسانه‌ای شما مصاحبه می‌گیرند اما حرف آدم را تغییر می‌دهند. از شما می‌خواهم امانتدار باشید و عین حرف‌هایم را به خوانندگانتان منتقل کنید.

وادی کتاب

گذری بر زندگی فرمانده لشکر علی بن ابیطالب(ع)
با نگاهی به کتاب «زین‌الدین به روایت همسر شهید»

زیادی مانده‌ام مادر، خدا کند شهید شوم

■ احمد محمدتبریزی

شهید مهدی زین‌الدین از فرماندهان بزرگ دفاع مقدس در عملیات مختلفی حضور داشته و نقش زیادی در پیشبرد اهداف عملیاتی رزمندگان کشورمان ایفا کرده است. شهید زین‌الدین در عملیات الی‌بیت‌المقدس مسئولیت اطلاعات – عملیات قرارگاه نصر را برعهده داشت و به خاطر لیاقت، ایمان، خلوص، استعداد رزمی و شجاعت فراوان، در عملیات رمضان به عنوان فرمانده تیپ علی‌بن ابیطالب(ع) - که بعدها به لشکر تبدیل شد – انتخاب شد. در عملیات رمضان، تیپ علی‌بن ابیطالب(ع) جزو یگان‌های مانوری و خط‌شکن بود و با قدرت فرماندهی شهید زین‌الدین در به کارگیری صحیح نیروها، موفق عمل کرد. لشکر علی‌بن ابیطالب(ع) در عملیات‌هایی چون محرم، والفجر مقدماتی، والفجر ۳ و والفجر ۴، خط‌شکن بود و به عنوان یکی از یگان‌های همیشه موفق، نقش حساس و تعیین‌کننده‌ای را برعهده داشت.

اما در بعد زندگی شخصی، شهید مهدی زین‌الدین دو سال قبل از شهادتش یعنی در سال ۱۳۶۱ با خانم منیره ارمغان ازدواج کرد. ازدواجی که همسر شهید آن را به خوابی شیرین و کوتاه تشبیه می‌کند: «می‌گویند آدم‌ها خوابند وقتی می‌میرند بیدار می‌شوند.

شاید او بیدار شده و من هنوز خوابم. شاید همه این مدت خواب او را می‌دیده‌ام. از آن خواب‌هایی که وقتی آدم می‌بیند توی خواب هم می‌خندد. خوابی غیرمنتظره. خواب زندگی با یک فرشته.»

همسر شهید زین‌الدین در کتاب «زین‌الدین به روایت همسر شهید» از مجموعه «نیمه پنهان ماه» از این خواب کوتاه و شیرین گفته است. از زندگی با یکی از فرماندهان نام‌آشنای جنگ و نیمه پنهانی در زندگی این شهید که غالباً کمتر به آن پرداخته شده و تنها خانواده شهدا هستند که از این بخش از زندگی شخصی و خصوصی آنها خبر دارند.

در روزهایی که جنگ در اوج خودش قرار داشت و هر روز منطقه‌ای توسط هواپیماهای عراقی بمباران می‌شد، شهید زین‌الدین و همسرش پس از دو ماه و نیم نامزدی رسمی، بدون هیچ مراسم و تشریفاتی به اهواز می‌روند تا سنگ‌بنای زندگی جدیدشان را بگذارند. مهدی سرگرم جبهه و جنگ می‌شود و همسرش نیز با تدریس در مدرسه خودش را سرگرم می‌کند. بودن و ماندن در یک شهر جنگی که هر لحظه امکان هر اتفاقی در آن می‌رود زندگی هر انسانی را از حالت طبیعی خارج می‌کند. اما باز با تمام این مشکلات مهدی زین‌الدین و همسرش بدون مشکلی در کنار هم زندگی می‌کردند.

همسر شهید در بخشی از کتاب می‌گوید: «همیشه خودش لباس‌هایش را می‌شست. یک جوری هم می‌شست که معلوم بود اینکاره نیست. انگار مشت و مال می‌داد. بهش که می‌گفتم، می‌گفت: نه این مدل جبهه‌ای است. می‌گفت از زمانی که خودم را شناخته‌ام به کسی اجازه نداده‌ام که جوراب و زیرپوشم را بشوید. لباس‌های جبهه‌اش را خودش می‌شست. گاهی اصرار می‌کردم که بگذارد ثواب شستن لباس رزمنده را ببرم، تبرک است. زیر بار نمی‌رفت. تازه در شستن ظرف‌ها هم کمکم می‌کرد.»

آنطور که از خاطرات ارمغان برمی‌آید، آنها در مدت اقامتشان در اهواز در غربت به سر می‌بردند و تنها مجید، برادر مهدی به خانه‌شان می‌آمده است. او هم به دلیل اینکه مهدی پایش را به جبهه باز کرده بود و در گردان تخریب فعالیت می‌کرد گاهی به خانه برادرش سر می‌زد. یک سال پیش از شهادت مهدی، فرزندشان به نام لیلا متولد می‌شود و زندگی‌شان بیش از پیش رونق می‌گیرد. در همین روزها وقتی شهید زین‌الدین همراه با همسرش به خانه پدری مهدی می‌روند، او با مادرش درددل می‌کند و از شهادت حرف می‌زند: «مامان دیگه خسته شده‌ام. می‌خواهم شهید شوم... بچه‌های سپاه شش ماه بیشتر توی جبهه دوام نمی‌آورند. زود شهید می‌شوند. من زیادی مانده‌ام! خسته شده‌ام.»

مدت کوتاهی پس از بیان این جملات، مهدی به آنچه که آرزو کرده بود، می‌رسد. در روایت‌های همسر شهید آمده است: «مهدی راه می‌افتد از بانه برود پیرانشهر. جلسه‌ای داشته‌اند... می‌روند که منطقه را برای عملیات شناسایی کنند. در راه برگشت، هوا بارانی می‌شود و دیدشان محدود. مجبور می‌شوند آهسته بروند که به کمین ضدانقلاب می‌خورند. آنها آرپی‌جی می‌زنند که می‌خورد به در ماشین و مجید همانجا پشت فرمان شهید می‌شود. مهدی از ماشین پایین می‌آید تا از خودش دفاع کند که تیر می‌خورد. فردا صبح مجید و مهدی که شهید شده بودند را پیدا می‌کنند.»

پس از شهادت مهدی، همسرش قرص و محکم و با صبوری زیاد مراسم خاکسپاری همسرش را برگزار می‌کند: «خیلی‌ها گفتند چرا گریه نمی‌کند؟ چرا به سر و صورتش نمی‌زند؟ می‌خواستم همانجوری باشم که او خواسته؛ قرص و محکم.»

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۴۷۰۹

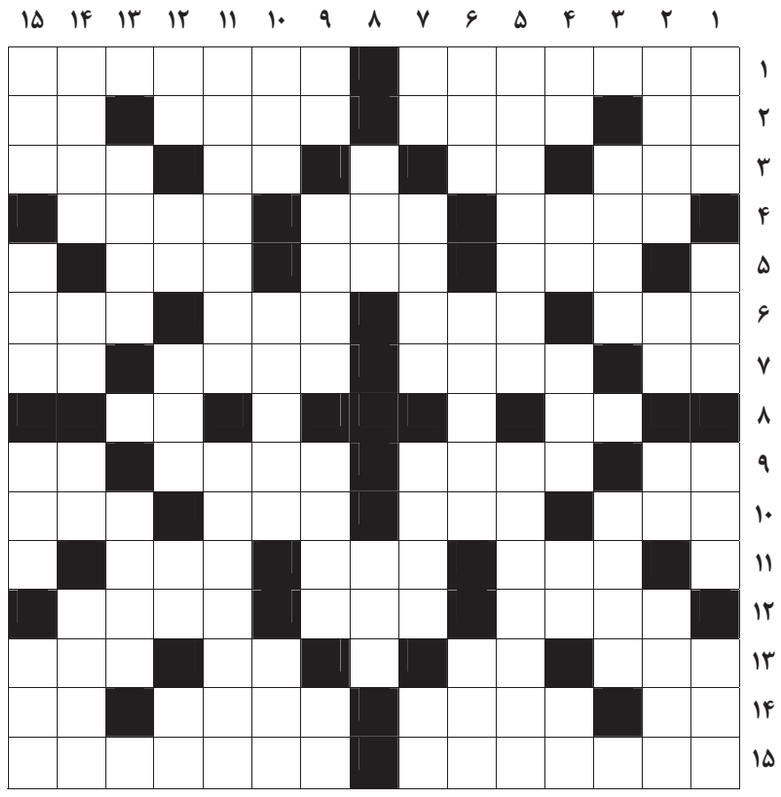

از راست به چپ

■ ۱- موسس سلسله غزنویان- دیالیز ■ ۲- رمق- بهترین دروازه‌بان جهان در سال ۲۰۱۳- جانور بدبو- تیم فوتبالی در فرانسه ■ ۳- از قبایل عرب جاهلی- دانه خوشبو- نقشه فرنگی- باد شدید همراه باران ■ ۴- فیلم مسعود کیمیایی- میان‌تهی- از حروف یونانی ■ ۵- دیدنی از رژه- دیدار- قصد و آهنگ ■ ۶- ته‌نشین مایعات- همراه شاهزاده مارک تواین- ریختنی به صندوق انتخابات- قاعده و قانون ■ ۷- سرخ کمرنگ- رسم و روش- خراب و دورانداختنی- بنده و شما ■ ۸- ماه سرد- شهر بی‌دفاع اروپا ■ ۹- پرنده تنها- کانال تلویزیونی- لباس پوشیدن- از ما بهتران ■ ۱۰- سخن بی‌عمل- رتبه دوست داشتنی- حوا در فرهنگ زبان انگلیسی- مظهر سرعت ■ ۱۱- ابزار فالبینی- جواب مثبت- از هر دو سو از سوره‌های قرآن است ■ ۱۲- چه بهتر- گوشت- علامت اختصاری سازمان ملل ■ ۱۳- خالص- بهتر از بدتر- ضمیر غایب- کمربند پارچه‌ای ■ ۱۴- آش- چنگ نواختنی- عضو سخنگو- نیم‌ساعت ■ ۱۵- از امپراتوران روم که به سبب تحت پیگرد قراردادن مسیحیان در تاریخ شهرت داشت- از فنون کشتی

از بالا به پایین

■ ۱- مجلس رومی- فلز وسوسه‌کننده- ضد کثرت- ظرف میوه ■ ۲- ایمان قلبی- خاندان- گشوده- دوری یاران ■ ۳- یک میلی‌لیتر- چاق ■ ۴- کنسرو ماهی- تصدیق آلمانی- استراحت زمین زراعی برای حاصلخیز شدن خاک- ابر غلیظ- بخار دهان ■ ۵- از نقاط دیدنی استان خراسان رضوی- نوعی طبل بزرگ ■ ۶- سال آذری- اولین پادشاه مادها- برداشت محصول ■ ۷- جفت ماده- نمای طولانی و بدون قطع در سینما- تیغه ماه- بنابراین ■ ۸- بازار- جای بچه در شکم مادر ■ ۹- خیس- نوعی ادویه تند- زمان ورزشی- تکرار حرفی ■ ۱۰- اهلی و دست‌آموز- از پیست‌های اسکی کشورمان- نوعی کشت ■ ۱۱- قهرمان جام جهانی ۲۰۱۰ آفریقای جنوبی- پول ونزوئلا ■ ۱۲- کجاست؟- قدم یکپا- ماهوت پاک‌کن- از اقمار مشتری- چوب خوشبو ■ ۱۳- اتاق کار- از پادشاهان اشکانی ■ ۱۴- پایه‌گذار دانش دیفرانسیل و آنالیز- ناپیدا- زدنی در بازی- باطل‌کننده ■ ۱۵- بدن انسان- درس خوانده- سوغات ارومیه- حرف عصایی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۵		۸			۷		۲	
							۶	۷
		۶		۸	۴			
۹						۳		
			۱			۵		۴
۸	۳					۲		
	۲						۴	۱
			۶	۳				
	۵			۲				

جدول کلمات متقاطع
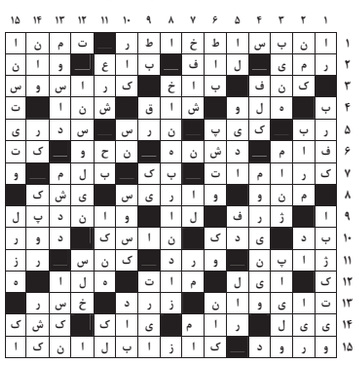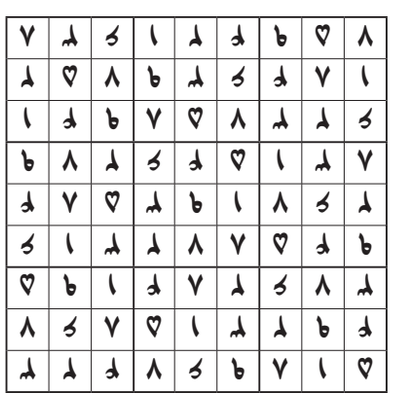
پاسخ جدول شماره ۴۷۰۸